

متن فرمایشات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوبعلیشاه ارواحنااللفداء



بسم الله الرحمن الرحيم

از همه برادران تشکر می‌کنم، گاهی می‌گویم از همه آقایان، گاهی هم می‌گویم از همه برادران، هر دویس یکی است، منتها یک وقت من خودم را جزو آقایان حساب کردم، می‌گویم آقایان، یک وقت من خودم برادران، سعی کردم مثل حضرت صالح علیشاه به همه درویشان را بگویم برادرم، می‌گویم برادران، حالا شما هر کدام را می‌خواهید بگیرید به من بگویند من تربیت می‌شوم، چون تربیت واقعی یعنی آدم از تمام اطراف و جوانب که هست ببیند، نه تنها بشناسد بلکه غالب اوقات ببیند و طبق آنها حرف بزند یا کار کند یا... این را می‌گویند تربیت، والا تربیت وقتی که فلان حاکم، (این می‌گویم از کجا شده حاکم، ولی حالا می‌گوید حاکم ولی تربیتی هست) از فلان حاکمی که می‌آید مارا مجبور کند که به هر صورتی که هست هرچه دلش می‌خواهد انجام دهیم، این تربیت صحیحی نیست. مؤدب بودن به آداب درویشی غیر از مرتب بودن... مؤدب بودن به آداب درویشی یعنی این است که به هر برادری رسیدیم، سلام و علیک کنیم، برایش خم بشویم، او هم همینکار را می‌کند و مارا به هم نزدیک می‌کند، که یکی می‌کند. اما مؤدب بودن به آداب ظاهری همین است که وقتی چایی می‌آورند، خب یک تعارفی هم به همسایه می‌کنید، یا نمی‌کنید و خودتان آن چایی را می‌خورید و با توجه کامل زندگی می‌کنید، می‌فهمید که این چایی، تهیه کننده، درست کننده دارد و حالا به من رسیده، بعد می‌خوریم. همه اینها برای این آفریده شده که خداوند... من بخورم و بفهمم، نه اینکه به خوردن من خداوند علاقه مند است، به فهمیدن من و اینکه بدانم من این چایی را از کجا آوردم؟ چرا آوردم؟ چه کسی برای من آورده؟ برای چه آورده؟ همه این چیزهایی که در مورد یک استکان کوچک چایی ما باید بدانیم و در واقع هر نفسی که می‌کشیم بسیاری از این سوالات هست که هم تلخ است این سؤال در درون ما و هم پاسخش ما را تربیت می‌کند. یعنی خداوند بی خود همه کارهای چرندی که بعضی‌ها می‌کنند، درست است که هیچ کاری بدون اراده خداوند نمی‌شود، ولی مع ذلک آنها قابل قبول نیست از لحاظ... به هر جهت به این معنی که ما باید مجموع، یعنی همه حیوانات نه، منتها حیوانات دیگر، همین‌هایی که ما هم می‌بینیم حیوان هستند، به آنها می‌گوییم حیوانات دیگر، همه آنها این فکر را نمی‌کنند، یعنی فکری ندارند که این فکر را بکنند. ما فکر داریم، یعنی فکر عبارت از این است که ما می‌فهمیم که این در و تخته‌هایی که به هم جور آمده، چه کسی اینها را جور کرده؟ من از کجا فهمیدم که یک همچین جایی درست کنیم، چهار تا کتاب و... من نفهمیدم، خداوند یک جوری کرده که من خیال کنم که من نفهمدم، حال اینکه من نفهمدم. آن کسی که این فکر را به من داده، او در واقع... بفهمم همین قدر یک قدم جلو بگذارم، انسان‌ها بگذارند، بفهمند که از کجا آمدیم؟

به کجا می‌روم؟ آخر نمایی وطنم؟

از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟

کجا بودم؟ چجوری نگه داشته شدم؟ چه کسی من را بیرون کرد از آنجا که آمدم اینجا شدم یک انسان؟ ز کجا آمده‌ام؟ آمدم بهر چه بود؟ تازه من که اراده نداشتم، بعداً در من اراده به وجود آوردند، والا من که اراده نداشتم. ز کجا آمده‌ام؟ آمدم بهر چه بود؟ چه بود، چه کسی بود که من را آورد از آنجا، اینجا آورد؟ یک جای دیگر بودیم، غالباً راحت بودیم، ولی حالا من را از آنجا برداشتند، چه مسیری طی کردیم؟ مسیر حیات را فکر کنید، یک نقطه‌ای بود یا یک... کوچکی بود، همین شد یک انسان. همه اینها را، ما این مصنوعات را می‌بینیم و چه کسی اینها را کرده؟ چجوری؟ همه خداوند هم نظرش این است که ما بدانیم، ولی مگر ما می‌دانیم؟ نه. می‌توانیم بفهمیم؟ نه. فقط می‌دانیم یک مافوقی هست، یک موجودی هست که ما اسمش را می‌گذاریم خداوند، چه کسی این اسم را گذاشته؟ نمی‌دانم. ما گفتیم خداوند و معتقدیم که این خداوند همه کارها را می‌کند، همه چیزها را می‌داند. آن وقت حالا که اگر این جوری است، پس باید به آن مقامات خداوندی که همه اینها را می‌داند، همه چیزها را می‌داند، آسوده باشیم. هر یک از ما مدل و نمونه و... یک خداوند جدید است و یک انسان و یک... ولی این خداوندها، همه خداوند است، "ها" نیستند، خداوند اکبر هستند، می‌گوییم "الله اکبر" آن "الله"ی که از همه اینها اکبر است. به آن اگر بتوانیم بچسبیم و چسبیده باشیم، هیچ چیزی، نه فهم داریم، نه می‌فهمیم، هیچ چیزی، اصلاً هیچ چیزی نیست، در مقابل امر خداوند، در مقابل همان که ما را آفریده، هیچ چیزی نیستیم، ولی چون هیچ چیزی نیستیم همه چیز هستیم.

به این طریق ما یک خورده از وجود خودمان [را] می‌فهمیم، درک می‌کنیم، همه‌اش [را] نه، یک خورده‌ای، یعنی همانقدر می‌فهمیم که ما اینجوری نبودیم با این... حالا چه کرده و چه کسی کرده، چجوری و چرا نمی‌دانیم، بعد وقتی خداوند به ما فهم داد و فکر داد، فهم و فکر ما به راه افتاد که این چیست که خدا آفریده؟ آن وقت می‌فهمیم خداوند خواسته است به ما انسانها حالی کند، نمونه‌ای از آن چیزهایی است که برای تو آفریدم، اینها [را] جمع کردم، تو را آفریدم که بفهمی غیر از این چیزی که تو داری، نمونه این چیزها همه نزد خداوند است، بطوری که بفهمیم و کم کم همه این چیزها را بگذاریم کنار، فقط به یک خالق این چیز بپردازیم. این خداوندی که ما اینجور معتقدیم همه صفات را دارد، صفت خلاقیت هم دارد، یعنی لازم نیست ما بدانیم از کجا آفریده شدیم و به کجا می‌رویم و چه کسی می‌کند. خلاصه‌اش خدا به او می‌گوید؛ تو خفه شو، به آنها فقط فکر کن.

به هر جهت با این همه حرفهایی که زدیم، این مجموعه یک مشت حیرت در وسط بیابان نادانی، یعنی عدم علم، نه نادانی، گذاشتند، ما را برداشتند همین جوری آوردند اینجا گذاشتند. چشم باز می‌کنیم، همه طرف حیرت است. این همه... حرکت اینها چجوری است؟ من چجوری هستم؟ از کجا آمده‌ام؟ از وسط این همه مخلوق آمدم اینجا و خلق شدم. اینها همه می‌گویند که این چیزها، حیرت، آمدن، اینها همه در فکر ماست و از این جهت می‌فهمم. والا در نظر آن کسی که اینها را آفریده، همه چیزهایش هم مشخص است، همه را هم می‌داند، خودش هم می‌داند چرا چیزهایی را، اینها را خلق کرده. ما حالا نمی‌دانیم، گاهی اوقات گوشه‌ای می‌بینیم. در این صورت باید یک کاری کنیم که اعمال و رفتار و همه چیز ما منطبق با آن حالتی باشد که خالق می‌خواهد، یعنی همان کسی... فکر کنیم چه کسی ما را آفریده؟ چرا؟ و چرا

آفریده؟ و از آن نظر که بفهمیم ما که حالا بیکاریم، همه‌اش در حال حیرت هستیم، بفهمیم کار ما چیست، یک کمی شاید از حیرت دربیاییم. تنها راهش هم فهمیدن این است که اولاً از همان خدایی که ما را آفرید، همان وقتی که تقریباً داشت ما را می‌آفرید، یعنی مثلاً از عوالم بی‌خبری بیاورد به باخبری، یعنی از عوالم حیرت درآورد و به عالم... کند، از همان وقت خدا هم همراه همان فهم ما این [را] هم آفرید درونش که بفهم، بخوان، ببین و بفهم، و این فهم هم هرکسی به اندازه خودش است، تو به اندازه فهم خودت بفهم، چکارداری چه کسی چه گفته است؟ به سهم خودت بفهم. ولی شماهایی که همه مثل خودش... دنبال فهم می‌روید، اینها جمع می‌شوند و جامعه‌ای تشکیل می‌دهند. اینها همه برای مشغولیت انسان است، انسان هیچ چیزی نمی‌فهمد جز اینکه می‌فهمد وقتی حواسش جمع شد و به فهم و... اینها آمد، یک مشت موجودات مستقلی می‌بیند که هر کدام از اینها خودشان اطلاعات فراوانی دارند. بنابراین دنیای حیرت بعد از این دنبال... نمی‌دانم چه بگویم چه دنیایی. تا جایی که خودمان همه دیدیم، می‌بینیم و خواهیم دید، در اینجا هیچ چیزی هم نمی‌توانیم بکنیم، دعا می‌توانیم بخوانیم، ولی به ما چه که دعا چه می‌خوانیم، چه می‌گوییم؟ به ما گفتند مثلاً از سلامتی، می‌گویند سلامتی برای تن و روح انسان بخواهیم. و در این صورت خود همین فکر، مادامی که پاسخی برایش پیدا نکرده‌اید، خود همین فکر قدمی است به سوی خالق، به سوی خداوند.

خلاصه در این دنیا که هستیم تا وقتی ذکر و فکر می‌کنیم، محویم در وجود خالق، خودمان نمی‌فهمیم، ولی محویم در وجود خالق. خداوند همه این خلقت‌های مختلف و حالات مختلف را به ما نشان می‌دهد که ما بفهمیم، آن وقت برای هر انسانی مسیری قائل است که در آن مسیر باید بیاید و برود، همه این چیزها را ببیند، ببیند و آن وقت با دیدن اینها... بشود، ان شاء الله.

خلاصه اول شناخت ما باید این باشد که من خودم که هستم؟ و چه کسی من را آفریده؟ و چرا؟ همه اینها، این شناسایی‌ها به ما کمک می‌کند که چجوری زندگی کنیم و برویم. با فکر زندگی کنیم و با فکر عبادت کنیم. ان شاء الله.

